مجاهد

وآنان که در راه ما با جان ومال جهاد کردند محققاً آنان رابه راه خویش هدایت
می کنیم و همیشه خدا یار نیکو کاران است
قرآن کریم

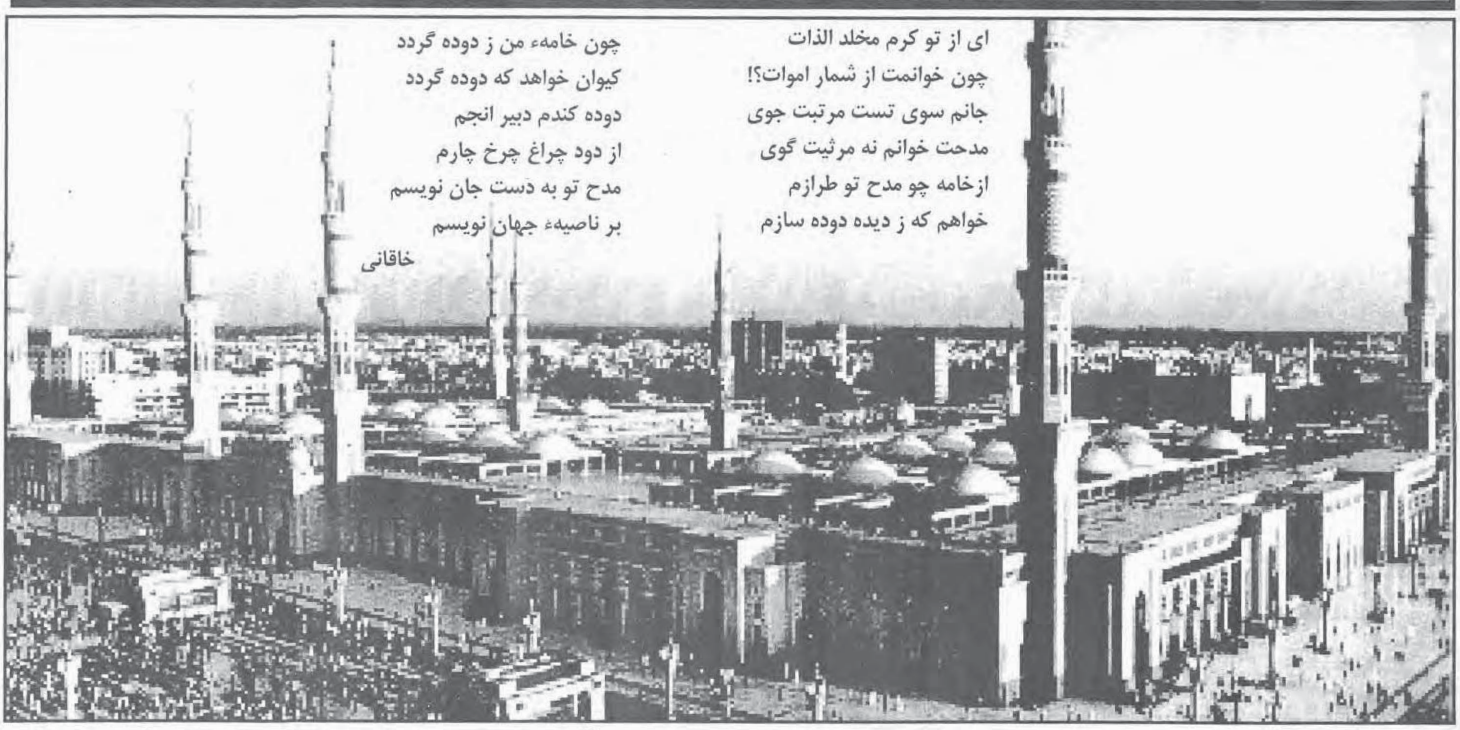
ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان

بلغ العلی بکماله
کشف الدجی بجماله
حسنت جمیع خصاله
صلوا علیه وآله



ویژهٔ میلاد مسعود پیامبر خاتم صلی الله علیه واله وسلم

دور ششم سال اول شماره بیست وششم سه شنبه ۲۳ ثور ۱۳۸۲ - ۱۲ ربیع الاول ۱۴۲۴ - 13 May 2003



ای از تو کرم مخلد الذات
چون خوانمت از شمار اموات؟!
جانم سوی تست مرتبت جوی
مدحت خوانم نه مرثیت گوی
ازخامه چو مدح تو طرازم
خواهم که ز دیده دوده سازم

چون خامهء من ز دوده گردد
کیوان خواهد که دوده گردد
دوده کندم دبیر انجم
از دود چراغ چرخ چارم
مدح تو به دست جان نویسم
بر ناصیهء جهان نویسم

خاقانی

صلی الله علیه و اله وسلم

گوشه یی ازپیام محمد

بر گرفته ازکتاب گوشه یی از پیام تو

علامه صلاح الدین سلجوقی

چـه روزهای فرخنده و شب های خجسته داشتم که به یاد آن روی تابنده، جاوید تو سپری می کردم، و تـو طفلـی بـودی کـه هنوز لوح "اد بنی ربی" را در کـنار تو نگذاشته بودند، وپسر خرد سالی بودی که تا کـنون تـرا در مدرسـه، "علـم الاسماء" داخل نکرده بودنـد. و هـنوز پـرتو افشانی های خورشید اصطفای خداوند بر گوهر پاک تو، دوره، خود را تکمیل نکرده بـود، و آن هالـه، غـامض نورانـی که ماه رخسار ترا احاطـه کرده بود، هنوز الوان متعدد ولایت و نبوت و رسالت را از طیف خورشید رحمت و هدایت خداوندی کسـب نکـرده بود. ابری از عنایت خداوند برتو سایه مـی افگـند، ولـی تو هنوز به حیث ابر رحمت ایزدی برما سایه نیفگنده بودی. ستاره، عصمت و قدسیت از جبین روشن تو می تافت، ولی تو هنوز قطب ارشاد و هدایت عالمیان نگشته بودی.

تـا دیشـب در ایـن شـب هـای یلـدای زمسـتان علاقه، من با تو بیشتر حسی و عاطفی بود، از زیبایی روی نازنیـن و روشـن و معصـوم و رخشـان تو بهره انـدوز بـودم، و بـر یتیمی های پیاپی و فقر پیوسته و پریشـانی های دمادم تو دل می سوختم و اشک می ریخـتم، و در عیـن حـال آیـات بیناتـی را از امید در آییـنه، جوهـر پـاک و خصـال خجسـته و شـمایل فرخـنده، تـو مـی خواندم و با آن تسلیت می شدم و مژده می یافتم که این عواطف متضاد در من ممزوج می شد و یک چاشنی بسیار پر لطف و خوش آیندی به روح من تقدیم می کرد.

دیشب به رویش خوش بود وقتم
از وصل جانان صد لوحـــش الله!

ولـی امروز که از خواب بر خاسته ام و به مثل هر روز اراده کـرده ام کـه بـاز از خرمن حسن جاوید تو خوشه ای بچینم و توشه یی بردارم و بر گل روی تو ثـنا خوانـی کـنم، مـی بینم که کنون دیگر آن دوره سـپری شـده اسـت. و دیگر بلبل طبعم نمی تواند بر شاخسـار آن گلبـن بـاغ خلد پرفشانی و نغمه سرایی کـند، زیرا کنون که آن شاخسار، شاخه های طوبی و سدرة المنتهی را زیر پر گرفته و حتی به اوجی رسیده است که ماورای پرواز شهپر روح الامین است. وهاله یـی که از جلال نبوت و کمال رسالت و جمال ذاتی تـو ترا احاطه نموده است، یک تحیر دور باش ادب و احـترام را در مـن ایجاد نموده است که در مقابل آن مات و مبهوت مانده ام.

آری! مـن مـی بینم که تنهایم و برادرم "شوکت التونـی" کـه در ایـن مجرای که امام من بود، با من نیسـت و کـنون تـو بـنا مـی زد بـر تخت نبوت تاج رسـالت عالمـیان را بر سر نهاده ای و چوگان ولایت خداونـد را به دستی که خاتم خاتم النبیین در انگشت آن است، گرفته ای.

آن قدسـیتی کـه آسمانی است و آن عزتی که به عـزت خداوند پیوند دارد و آن جلالی که سر و گردن از عـرش بریـن فراتـر افراشـته است، با آن ادبی که مـودب آن پروردگار است، و آن علمی که لدنی است و آن کوکـبه، کـه هر دو عالم در رکاب آن می دود، بـه مـن اجازه نمی دهد که حتی چشم ادب از خاک عجز و قصور به سوی تو و بر روی خورشید آسای تو بـردارم، و سـخن از دهـان چـه، کـه نمـی توانم به پیشگاه ادب رسول الله آهی از سینه بر آرم.

خامشی مجرمان عرض تمنی بس است
ناله نفس می شود از ادب آن جنـــاب

واگر چه این جلال عرش سای تو با آن دور باش نذیـری تـو که هول روز رستاخیز را در انظار مجسم می سازد و آن کوکبه، امر و نهی و ارشادی که قوای طبیعت به وظیفه، احتساب آن کمر بسته است، امثال مـن عناصـر نـاتوان و بی بضاعت و سر افگنده را از پیشـگاه کاخ قدسیت و علویت و بلکه عدل و انصاف تو می راند. ولی آن جمال رخشنده و دلفروز تو و آن ابتسـاماتی کـه از روح بشیری تو در آن دو لب معجز بـیان تمثیل می کند و آن دست شفاعتی که برای ما به حضور آن خداوند مهربانی که ترا دوست دارد، دراز کـرده ای، مـرا به درگاه تو می خواند و به پا بوس تو جرأت می دهد.

کـه من بین این دو چیز: جلال تو و جمال تو، نذیـری و بشـیری تو، امر و نهی و شفاعت تو، در تحـیر عمـیق فـرو رفـته ام. و چون نیک نظر می کـنم مـی بینم که به جز از تحیر به کوی تو و به سوی آن که ترا برگزیده است دیگر راهی ندارم.

پس بهتر است که این جا در باره، ذات و صفات و شمایل و سجایای فرخنده، تو دیگر چیزی عرض نکنم و بـه همان تأملات متحیرانهٔ خود فرو روم و چیزی که اگر درخور علم کوتاه و فهم نارسای خود دارم، در باره، پیغام بزرگ تو که بعد از آن دیگر پیغامی از آسمان به زمین فرود نیامده است، عرض کنم.

ولـی پـیغام تو عبارت است از یک دایرة المعارف وسیعی که در چهارده قرن، میلون ها کتاب، نتوانسته اسـت از عهـده، شرح آن بر آید و من در عین حال، علـم بسـیار انـدک و مجال بسیار تنگ ووقت بسیار کوتاهـی دارم، لذا می خواهم شمه، بسیار مختصری را از گوشـه، پیغام بسیار بزرگ تو، یعنی از آن پرگنه یی که در باره، معرفی انسان و شرح ماهیت و هویت آن است، عرض کنم.

اگـر چـه ذات مقـدس تو بهترین دیباچه، مزینی اسـت از کتاب انسانیت، و آنچه در شرح دوره، طفلی و خـرد سـالی ذات مـبارک تـو تا کنون به طور یک قصـه، به نظر خوانندگان امت افغانی تو رسیده است همـه، آن هاخشـت های زرینی بوده است که آن ها را یکـی بعد دیگری برای تعمیر قصر مزین و مرصع انسانیت می گذاشتی، تا آن که از طرف خداوندی که اراده فـرموده اسـت که انسان بین انواع، نوع مُکرمی باشد، ترا رسماً به تعمیر

ص۲

درسول اکرم نیکمرغه میلاد دې هیوادوالو او دنړی مسلمانانو ته مبارک وي

مجاهد
ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان
مؤسس: استاد برهان الدین ربانی
سال تأسیس: ۱۳۵۷ خورشیدی
ناشر : دفتر فرهنگی
زیر نظر هیأت تحریر
آدرس : کابل- چار راهی زنبق
صندوق پستی : ۲۲۶
شماره های تلفن:
همراه: ۰۷۰۲۸۵۱۳۹ / دجیتال: ۲۱۰۲۲۲۹
E-mail: mujahidweekly@yahoo.com

سرمقاله

میلاد آزادی

به مصطفی برسان خویش را که دین همه او ست

ربیع است وبهار، بهار سالگرد میلاد مسعود پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم، میلاد آزادی انسان از قید و بند اسارت معبودان باطل ونظام های استبدادی و بندگی آور زمینی، میلادی که در حقیقت خود زاد روز انسانیت انسان نه تنها در تاریخ گذشته است که پدیده یی است به حساب زاد روز و تولد دوباره انسانیت انسان در تاریخ عالم و آدم. بدون شک همان گونه که شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نقش بس سترگی را در تکوین نسل الگوی پیرامونش بازی نموده است، در ساختن همه نسل های تکامل جو و باورمند، تا روز رستاخیز نیز تاثیر ماندگار دارد.

شخصیت پیامبر صلی الله علیه وسلم را نمی توان در چند بعد معینی به خوانش گرفت، او هم مربی است و هم رهبر سیاسی، هم در عرصهٔ عبادت یکه تاز میدان تناجی و راز و نیاز است و هم در میدان پیکار و کارزار با دشمنان آیین آزادی شعارش، فرماندهی است بی مثل و بی همتا و بالآخره الگوی همه جانبه یی است که سراغش را نمی توان در لابلای تاریخ کرد.

حسن یوسف، دم عیسی، ید بیضا داری
آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

بناءً شگفت آور نخواهد بود که زاد روز فرخندهء میلاد او را زاد روز امتی به حساب گیریم که در برابر همه کجی ها و ناراستی ها، ستمگری ها و ستم پذیری ها، بی عدالتی ها و ناروایی ها، زورگوی ها و زر پرستی ها و "أنا ربکم الاعلی" گویی ها، از خود حساسیت نشان دهند وخویشتن را به عنوان ناموسدار جهانی عنوان می دهند که ناموس شکنان جهان هستی آن را پامال آزمندی ها و هوای نفس خود کرده اند.

هر که پاکج می گذارد خون دل ما می خوریم
شیشهٔ ناموس عالم در بغل داریم ما

امروز سالگرد زاد روز نور، میلاد رحمت و خیروفضلیت و مردم نوازی و ستم ستیزی وجور زدایی است.

وما أرسلناک إلا رحمةً للعالمین

آری، در دوران کنونی همه می دانیم که در اثر دوری از پیام انسان ساز پیامبر اکرم شیرازه عزت ما از هم گسسته و بنیان وحدت ما را تندباد های پیام آوران جاهلیت معاصر دچار تزلزل کرده است.

یگانه دوای این دردها همانا پیروی از این پیام آور مهر و رهنمود های انسان ساز او و کسب فروغ در شبستان زندگی در دوران معاصر بشریت سرگردان از آفتاب عالمتاب پیام رهایی بخش او درهمه ابعاد زندگی است

از بهارش رنگ وبوباید گرفت
بهره یی از دین او باید گرفت

افغانستان مجاهد که عنوان اوبه تعبیر اقبال بزرگ :

سرزمینی کبک او شاهین مزاج
آهوی او گیرد از شیران خراج

اکنون همه پیکر او دچار چنان درد هایی استخوان سوز است که مداوای آن جز به بازگشت به خودی در مان دیگر ی ندارد.

آنچه افتخارات فرزندان غیور این میهن اسلامی در تجاوز ستیزی و نابودی امپراتوری ها است، همه زاده پیروی از رهنمود های پیام آزادی بخش این پیام آور سترگ است که در روشنایی آن نه نامی از کمونیزم ماند و نه پناهگاهی برای تروریزم.

به مصطفی برسان خویش را که دین همه اوست
اگر به او نرسیدی تمام بولهبی است

گوشه یی ازپیام محمد

صلی الله علیه واله وسلم

و تکمیل آن قصر محتشم فرستاد تا تو آن را تکمیل فرمودی.

آمد اندر جهان جان هر کس
جان جانها محمد آمد و بس
در پی او زمانه را پیوند
بر سر او خدای را سوگند
آمد از رب سوی زمین عرب
چشمهء زندگانی اندر لب
فیض فضل خدای دایهء او
فر «پر» همای سایهء او
جان او دیده ز آسمان قدم
زادن عقل و آدم و عالم
پای او تاج فرق آدم شد
دست او رکن علم عالم شد
قامت عرش با همه شرفش
ذره ای پیش ذروهء شرفش
خلق را او رهء صواب دهد
سایه را مایه آفتاب دهد
چون بخندید بر سپهر جلی
آفتاب سعادت ازلی
و آن سپهرش چه؟ بارگاه ازل
و آفتابش که؟ احمد مرسل
نامد اندر سراسر آفاق
پایمردی چنوی بر میثاق
شرع او را فلک مسلم کرد
خانه بر بام چرخ اعظم کرد
اندر آمد به بارگاه خدای
دامن خواجگی کشان در پای
جان او بود در طریقت حق
گوهر حضرت حقیقت حق
تا شب نیست صبح هستی زاد
آفتابی چنون ازدیاد
همه شاگرد و او مدرس شان
همه مزدور و او مهندس شان
او سری بود و عقل گردن او
او دلی بود و انبیا تن او
کرده با شاه پر طاوسی
جلوه در بوستان قدوسی
علم او میزبان عالم داد
شرع او شحنهء خدا اباد
غرض«کن»زحکم درازل اوست
اول الفکر و آخر العمل اوست
«سنایی»

تو اولین پیغمبر هستی که هیچ شایبهء غموض و ابهام در ولادت و در حیات و در وفات تو رخ نداده است. نسب تو از پدر و مادر تا به حضرت ابراهیم به همه عرب معلوم است و هیچ اشتباهی در آن نیست، طوری که هیچ اشتباهی نیز در ساحات زمانی ومکانی حیات و ممات و نشاط و مجاهدات پیغمبرانهء تو به عمل نیامده است.

تو روزی به دنیا آمده ای که زمانه درس تاریخ نویسی را خوب آموخته بود و آنان که اساتذه و اسانید و اساطین تاریخ شناخته می شوند پیش از تو به دنیا آمده بودند و ازاین است که زمانه توانست از کوچکترین تا بزرگترین حرکت ترا، از روز ولادت تو تا روز رحلت تو به دقت و امانت ثبت کند. و از این رو تو اولین رسولی هستی که ماورای کتاب خود و عنعنات دینی خود ویا روایات ملی خود، در روشن ترین صفحات علم تاریخ نیز بزرگترین مقام را اشغال نموده ای.

و با این که وحی و تایید خداوندبا تو بود، و توشمع نبوت را به دست و مشعل رسالت را به دوش داشتی، باز هم هیچگاه عصای عقل و تدبیر را از کف ننهاده ای زیراتوعلاوه بر وظیفهءنبوت و رسالت خود، مسوولیت دیگری نیز داشتی و می بایست که تو معلم ما ومعلم بشر و باز کنندهء راه نهضت انسانی به سوی ترقی و تکامل مادی و معنوی می شدی، و از این است که تو را پیغمبر آخر الزمان نامیده اند و حقیقتاً که تو سزاوار این نام هستی. زیرا در حقیقت نهضت امروزهء بشر، خواه دنیای امروزه با آن اعتراف کند ویا نکند از روح نهضت علمی و اداری و سیاسی توسر چشمه گرفته است.

و ازاین دلیل ظاهر تری نیست که می بینم در این دورهء نهضت، علمای همهء ادیان می کوشند عقاید و تقالید باستانی خود را با این دوره تطبیق کنند. و آن را بر طبق این نهضت جرح وتعدیل و بلکه اصلاح و حتی تجدید نمایند، ولی علمای امت تو بالعکس می کوشند که خود را به صدر اسلام و به عصر روشن و ناهض تو برسانند، زیرا آن دوره، دورهء نهضت و بلکه ینبوع صافی ترین و روشنترین ترقی و جدت است وازاین است که علمای امت تو دراین اواخرامثال سید جمال الدین افغانی و شاگردان و پیروان او کوشیده اند که لوث خرافات و بدعات عارضه و مستحدثه را از دامان سپید و پاکیزهء دین مقدس تو دور کنند، تا که قماش اصلی و پاک و خجستهء آن که مهد و منشاء حقیقی همه نهضت های عقلی و عملی است، به کمال طبیعی خود نمودار شود.

رسالت تو یک نتیجهء حتمی و منطقی است از مقدماتی که در شرق و غرب چیده شده بود، و منتظر آن بود که تو با فرقان جاوید خود به صد عزو تمکین، تشریف فرما شوی و نتیجهء آن مقدمات را ظاهر سازی و حق را از باطل تفریق کنی.

بعضی ها گفته اند که ترا خداوند در تاریک ترین عصر ها فرستاده است، ولی این مردم تا نیم راه به طرف حق اند. زیرا روشنی یک عصر در این است که علم صمیم با عمل خالص همدوش گردد، و نظریات صایب با فعالیت های موثر هم آغوش باشد.

در آن وقت پهلوی عمل و هماهنگی آن با علم خیلی تاریک بود و بدبختی در آن بود که موج های نظریات محض، مانند بادهای عقیم از هر طرف با هم روی به روی می شد و گرد باد هایی را از تردد و تحیر و شک و تردید تولید می کرد. در هرجا، در عربستان و در حول و حوش آن، در روم و یونان و مصر و فارس و حبشه، علمای بی عمل و عقاید بی اذعان و افکاری که بیشتر به خواب روز می ماند تفرق و تشتت و انحلال و هبوط و سقوط فکر و هم فوضی و انارشی عمل را به میان آورده بود.

بلی! نظریات صرف به بلند ترین اوج خود رسیده بود و گمان نمی رود که بعد از آن دیگر مکتب فکر تازه یی به میان آمده باشد. مکتب های فکری و فلسفی و اخلاقی یونان و روم و اسکندریه به کمال خود واصل شده بود. و در سر زمین های مجاور عربستان بنای آمیزش را به مکتب های دینی و فلسفی بلخ و بنارس داشت.

کانون بزرگ دعوت های یهود و نصاری یعنی فلسطین، نزدیک ترین همسایهء مدینه و مکه بود. کالونی های بسیار بزرگی ازاین دو عقیده با معبدهای بس سترگی در طول و عرض جزیرة العرب تأسیس یافته بود و روی به ازدیاد بود. صابیین از حدود عراق و زردشتی ها از پارس و خراسان و از راه شام و یمن نیز نفوذ بسزایی پیدا کرده بودند.

در مکه با این که انحطاط و بلکه انحلال اخلاقی شدیدی حکمفرما شده بود، با آن هم مکه از حول و حوش خود بی خبر نبود. و بلکه این مکتب های فکری بعضاً به نفوذ و قوت مدرسی خود، امثال مکتب های یونان و روم و بعضی ها به پشتیبانی حکومت ها و فرقه ها و دسته های دینی و سیاسی خود در پیشرفت متزاید بودند.

و حتی این دسته های مبشر و مبلغ نصرانی و یهودی که به غرض های دینی و سیاسی آمده بودند، با این که تاثیری در این سرزمین نموده بودند، خود شان نیز بی تأثر نمانده بودند. وبا این که حرارت و حماست بت پرستی را تا درجهء خوبی پایین آورده بودند، خود شان نیز همین قدر به بت پرستی میلان پیدا نموده بودند که تمثال های حضرت عیسی و موسی را نیز در جرگ بت های کعبه گذاشته بودند.

مردم مکه مانند هر مردمی که از زراعت و فلاحت مایوس باشند، دنبال تجارت را گرفته بودند، و طبیعی است که در آن زمان مردم تاجر از مردم دهقان پولدار تر بودند. و هم طبیعی است که در شهرهای تجارتی، یک جمعیت متناقض تولید می شود که طبقهء اغنیاء خیلی به آسودگی و عیش و ترف و اسراف، وطبقهء فقرا خیلی در فقر و مذلت و متربت زیست می کنند. در این طور شهر ها غالباً نمی توان مبادی اخلاقی و حتی انسانی را سراغ نمود.

در قبایل عرب که عیش و ترف و اسراف کمتر بود و ایشان به مبادی دینی و اخلاقی خود پای بندی زیاد تری داشتند، ولی کود اخلاقی و آن هم اخلاق و ثنی نزد ایشان خیلی بسیط و محدود بود. فضایل عقلی ایشان عبارت بود از عقیده و اخلاص به بت ها. وفضایل عملی ایشان عبارت بود از اکرام مهمان و حمایت نمودن از پناه گزین ولو که (غالباً) مجرم باشد. وتساهل ننمودن در گرفتن انتقام خون های قبایلی، و هم پای بندی تمام به نظام فیودالیزم.

در مکه، خارج از آن عایله هایی که متولی های کعبه بودند و می بایست که در دین بت پرستی- فقاهت داشته باشند، علمی که ماورای این علم دین در تداول بود عبارت بود از علم انساب و تاریخ جنگ های قوم و ادبیاتی که از حماست قومی ایشان اشعار می کرد و دانستن طریق خطابه وموعظه و تحریک مردم به جنگ و به حفظ کیان کعبه و کیان قوم و گرفتن ثار (انتقام).

این عایله ها، مردم کریم و جوانمرد و شجاع بودند و به همان علم و دین و اخلاق متداولهء خود پای بند و صادق بودند. ولی خارج از این مردم، در مکه عمیق ترین احبار یهودی و دانا ترین راهب های نصرانی و دانشمندان پر مطالعهء مکاتب فکری یونان و روم و اسکندریه موجود بودند. و آن جا یک تسابق جدی در بین این مکاتب در جریان بود. ولی نه به صورت تبلیغ عملی، زیرا قوم، به بت های خود غیرت داشتند و به باقی افکار خارج دین سانسور شدید می نمودند.

در خارج جزیرة العرب، سه گونه موسسه موجود بود:

۱- حکومات و بلکه شاهنشاهی های روم و یونان و مصر و پارس و جبشه که از سال ها به هم افتاده بودند. وبالاخره هم به ضعف قومی و ضعف بنیه و ضعف سیاست و اخلاق و اداره دچار شده بودند. و هم ملت های خود را به حضیض انحطاط سوق می دادند.

۲- دین ها، که نیز به همین نوع تنازع به سر می بردند و این تنازع وتعارض،تا اندازه یی سیرسریع آن ها را جلوگیری می کرد، گاهی می شد که دسایس یهود فداکاری های نصرانی ها را خنثی می کرد و گاهی هم در بعضی جای ها دو دین با هم اتفاق می کردند که بر خلاف دین ثالثی قیام کنند.

ولی یهودها قوهء مال و رجال داشتند. و نصرانی ها که غالباً برده بودند و مخصوصاً در مکه، اما به دین خود معلومات وافر و حماست زیاد داشتند. و در اثر فداکاری و اخلاص خود روی به ترقی بودند، صابیین نیز به واسطه علوم نجوم و ستاره شناسی و کهنونت، نفوذ می کردند ولی در پشت سر ایشان کدام قوه یی نبود که ایشان را تقویت کند. زردشتی ها کمتر نفوذ داشتند. یکی این که همسایه بودند و تخم نزاع از سال های زیاد در بین کاشته شده بود، و دیگر این که زردشتی با بت پرستی هیچ موافقتی کرده نمی توانست. زیرا این مجادله را مدت ها با بودیزم تجربه کرده بود.

این دین ها که در مکه با بت پرستی در نبرد بودند آن قدر اسلحهء قوی نداشتند که بتواند صف بت ها را بشکنند. نصرانیت که در آن وقت دین زنده و رسمی بود و با آن که نصرانی ها نسبتاً مردم فداکار و پای بند بعضی مبادی نوع خواهی بودند و دایرهء نظر وسیعتری داشتند باز هم دین خود را به نوعی تحریف و تشکیل کرده بودند که چندان سر و گردن بلند تری از بت پرستی نداشت. زیرا تثلیث ایشان نمی توانست بر شرک مردم عرب انتقاد کند. و نه هم مجسمه های مریم و عیسی می توانست که گردن صنم های "لات" و "عزی" را بشکند. در حالی که مهمان نوازی و حمیت عرب ها، از نوع خواهی نصرانی ها در انجا یک فضیلت کمتری نبود.

ص۴

طلوع محمد (ص)

مهدی سهیلی

زمین وآسمان"مکه" آن شب نور باران بود
وموج عطر گل در پرنیان باد می پیچید-
امید زندگی در جان موجودات می جوشید-
هواآغشته باعطر شفابخش بهاران بود

ooo

شبی مرموز ورویایی-
به شهر"مکه" مهد پاکجانان دختر مهتاب می خندید
شبانگه ساحت"ام القری" در خواب می خندید
زباغ آسمان نیلگون صاف ومهتابی-
دمادم بس ستاره می شکفت وآسمان پولک نشان می شد
صدای حمد وتهلیل شباویزان خوش آهنگ -
به سوی کهکشان می شد

ooo

دل سیاره ها در آسمان حال تپیدن داشت-
ودست باغبان آفرینش در چنان حالت-
سر"گل آفریدن" داشت.

ooo

شگفتیخانه یی"ام القری" در انتظار رویدادی بود
شب جهل وستمکاری-
به امید طلوع بامدادی بود.
سراسر دستگاه آفرینش اضطرابی داشت
ونبض کائنات از انتظاری دم به دم می زد
همه سیاره ها در گوش هم آهسته می گفتند
که: امشب نیمه شب خورشید می تابد
زشرق آفرینش اختر امید می تابد.

ooo

در آن حال"آمنه" در عالم سرگشتگی می دید:
به بام خانه اش بس آبشار نور می بارد
وهر دم یک ستاره در سرایش می چکد رنگین ونورانی
وزین قدرت نمایی ها نصیب او -
شگفتی بود وحیرانی.

ooo

در آن دم، مرغکی را دید باپرهای یاقوتی
ومنقاری زمردفام
که سویش پرکشید از بام -
و در صحن سرا پر زد
وپرهای پرندین را به پهلوی زن درد آشنا سایید
به ناگه درد او آرام شد،آرام
به کوته لحظه یی گرداند سر را "آمنه" باهاله یی امید
تنش نیرو گرفت و در دلش نور خداتابید
چودید آن حاصل کون ومکان ولطف سرمد را
دو چشمش برق زد تادید رخشانچهر"احمد"را -
شنید ازهرکران عطر دلاویزمحمد را -
سپس بشنید این گفتار وحی آمیز:
- آلا، ای"آمنه" ای مادر پیغمبرخاتم!
سرایت خانه یی توحیدماباد ومشیدباد
سعادت همره جان تو وجان"محمد" باد.

ooo

بدو بخشیده ایم ای "آمنه" ای مادر تقوا!
صدای دلکش"داوود" وحب"دانیال" وعصمت
"یحیا"
به فرزند تو بخشیدیم:
کردار"خلیل" وقول"اسماعیل" وحسن وچهره یی
"یوسف"
شکیب"موسی عمران" وزهد وعفت"عیسی"
بدو دادیم: خلق"آدم" ونیروی"نوح" وطاعت"یونس"
وقار وصولت"الیاس" وصبر بی حد"ایوب"
بود فرزند تویکتا-
بود دلبند تومحبوب-
سراسرپاک-
سراپاخواب.

ooo

دوگوش"آمنه" بروحی ذات پاک سرمد بود
دوچشم"آمنه" در چشم رخشان"محمد" بود-
که ناگه دید روی دختراني آسمانی را-
به دست این یکی ابریق سیمین، درکف آن دیگری طشت
زمرد بود
دگر حوری، پرندی چون گل مهتاب در کف داشت
"محمد" را چومروارید غلتان شستشو دادند

به نام پاک یزدان بوسه ها بر روی او دادند
سپس از آستین کردند بیرون"دست قدرت" را-
زدند از سوی درگاه خداوندی-
میان شانه های حضرتش"مهرنبوت" را
سپس در پرنیانی نقره گون، آرام پیچیدند
وزآنجا"آسمانی دختران" بر"عرش" کوچیدند.

ooo

همان شب قصه پردازان ایرانی خبردادند:
که آمد تکسواری در"مداین" سوی"نوشیروان"
وگفت: ای پادشه"آتشکده یی آذر گشسب" ما-
که صدها سال روشن بود-
هم امشب ناگهان خاموش شد، خاموش
به"یثرب" یک"یهودی" برفراز قلعه یی فریاد را سرداد:
که امشب اختری تابنده پیداشد
واین نجم درخشان اختر فرزند"عبدالله"
نوین پیغمبر پاک خداوند ست
وانسانی کرامندست.

ooo

یکی مرد عرب اما بیابانگرد وصحرایی
قدم بگذاشت در"ام القری" وین شعر را برخواند:
"که ای یاران مگر دیشب به خواب مرگ پیوستید؟"
"چه کسی دید از شما آن روشنان آسمانی را؟"
"که دید از"مکیان" آن ماهتاب پرنیانی را؟"
"زمین وآسمان"مکه" دیشب نورباران بود"
"هواآغشته باعطر شفابخش بهاران بود"

ooo

"بیابان بود وتنهایی ومن دیدم-"
"که از هرسوستاره در زمین مافرود آمد"
"به چشم خویش دیدم ماه را از جای خود کندند-"
"زهرسو در بیابان عطر مشک وبوی عود آمد."
"بیابان بودومن، اما چه مهتاب دلارایی!"
"بیابان بود ومن، اماچه اخترهای زیبایی!"
"بیابان" رازها دارد"

"ولی در شهر، ان اسرار، پیدا نیست"
"بیابان، نقش ها دارد که در شهر آشکارا نیست"
"کجا بودید ای یاران؟!"
"که دیشب آسمانی ها زمین"مکه"را کردند گلباران"
"ولی گل نه، ستاره بود جای گل!"
"زمین وآسمان"مکه" دیشب نورباران بود"
"هواآغشته باعطر شفابخش بهاران بود."

ooo

به شعر آن عرب، مردم همه شوری عجب دیدند
به آهنگ عرب، این شعر را خواندند ورقصیدند:
که ای یاران مگر دیشب به خواب مرگ پیوستید؟
چه کس دید از شما آن روشنان آسمانی را؟
که دید از"مکیان" آن ماهتاب پرنیانی را؟
بیابان بود وتنهایی ومن دیدم-
که از هرسو ستاره یی در زمین مافرود آمد
به چشم خویش دیدم ماه را ازجای خود کندند-
زهر سو در بیابان عطرمشک وبوی عود آمد
بیابان بود ومن، اما چه مهتاب دلارایی!
بیابان بودومن، اما چه اخترهای زیبایی!
بیابان رازها دارد
ولی در شهر،آن اسرار، پیدانیست
بیابان، نقش ها دارد که در شهر آشکارا نیست
کجابودید ای یاران؟!
که دیشب آسمانی ها زمین"مکه" راکردند گلباران
ولی گل نه، ستاره بود جای گل
زمین وآسمان"مکه" دیشب نورباران بود
هواآغشته باعطرشفابخش بهاران بود.

ooo

روانت شاد بادا!
کجایی ای عرب، ای ساربان پیرصحرایی؟!
کجایی ای بیابانگرد روشن رای بطحایی؟!
که اینک برفراز چرخ،یابی نام"احمد"را
ودرهرموج بینی اوج گلبانگ"محمد" را
"محمد" زنده وجاوید خواهد ماند
"محمد تاابد تابنده چون خورشید خواهد ماند
جهانی نیک می داند-
که نامی همچونام پاک"پیغمبر" موید نیست
ومردی زیر این سبز آسمان همتای"احمد"نیست
زمین ویرانه باد وسرنگون باد آسمان پیر-
اگر بینم روزی در جهان نام"محمد" نیست.

مولانا مصرع راغی
از شاعران قرن سیزده خورشیدی

شفاعتگر آهو

از عالم و آدم نبود کس به تو همتا
از هستی ذات تو ظهور همه اشیا
تخصیص بر آدم رقمی علم الاسما
گل کرده از او چهار حد عنصر والا
دودی دو معلق زد، شد عرش معلا
مخصوص جناب تو چنان باده ومینا
شد بهر رسل معجزهٔ با هر واجلا
طب النبی از حکمت آیینه مجلا
ای نرگس شهلای تو چون دیدهٔ لیلا
زهاد و شیوخ و عبده، صوفی وملا
چون سیف محلا و چو قرآن مطلا
عشق تو متاع دل ما داده به یغما
در فکر وصال تو چه پنهان وچه پیدا
جویای وصالت زسمک تا به ثریا
لب تشنهٔ ابر کرمت ساحل ودریا
یکسان اسد و مورچه وپشه وعنقا
ای پادشه مسند اقلیم تجلا
تغرای تو یاسین ولوای تو فتحنا
مدح تو الم نشرح والقاب تو طه
شهباز دنی طایر اوج فتدلی
بانگ گل روی تو چه صد بلبل شیدا
شد قبلهٔ حاجات همه یثرب و بطحا
فرغانه و کیش و نسف و بلخ وبخارا
از سرو خرامان قدت لیله الاسرا
واکرده دلم نور زجیب سحر آسا
ذات تو چه شمع از پس سر دیده مهیا
شد آب دهانت به همه خسته مداوا
چون قامت یکتای تو از سایه مبرا
بستی زشجاعت سپر جنگ بر اعدا
مهتاب ز انگشت تو شق به یک ایما
آن راز نهان پیش تو ناکرده هویدا
ورد شفیعت به زبان آهوی صحرا
با پشت دوتا ناله کنان با لب گویا
ز انگشت تو هنگام عطش فانفجر الما
شد بارور از آب وضوی تو چه خرما
در پیش تو گر نخل کند سجده مهیا
باشد اگرت آگهی از مرغ مسما
بر هم شده از دین قویم تو کلیسا
با آنکه به اسم تو کند حل معما
معجون طبایع مراجات وهیولا
هرچهار نشسته چه تو در رتبهٔ اعلا
هادی به برایا چو نجومند جلیسا
من جاء من الخلق اذاً ضلٌ فاهدا

وآنان که در راه ما با جان ومال جهاد کردند محققاً آنان رابه راه خویش هدایت می کنیم و همیشه خدا یار نیکو کاران است.
قرآن کریم

مجاهد

ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان

شعار ما

رضای خداوند(ج) هدف ما
حضرت محمد(ص) رهبر ما
قرآن قانون ما
جهاد راه ما
شهادت در راه خدا از عالی ترین آرزوهای ماست

- مجاهد می تواند مطالب را ویرایش کند.
- مطالب آمده مسترد نمی گردد .
- آرا واندیشه های مقالات غیر از سرمقاله لزوماً مبین آرا ومواضع جمعیت نیست.

دور ششم سال اول شماره بیست وششم سه شنبه ۲۳ ثور ۱۳۸۲ - ۱۲ ربیع الاول ۱۴۲۴ - 13 May 2003

گوشه یی ازپیام محمد

صلی الله علیه واله وسلم

یهودها پیش از آن ورشکسته شده بودند و حتی که به حیث یک دین هیچ موجودیتی با ایشان باقی نمانده بود. اما به حیث یک قوم ویا یک دسته ویا ادارهء باسود وسرمایه و ضیاع وعقار خود، موجودیت نیرومندی داشتند. مخصوصاً که از اختلاف عشایر و قبایل و مسابقهء ادیان و مکاتب فکری استفاده می کردند، اما تبلیغات دینی ایشان به جایی نمی رسید و نمی توانستند اخلاق بهتری را نسبت به وثنی ها نمایش دهند. بلکه از ایشان در این شیوه بارها پست تر بودند. زیرا تورات را تحریف کرده بودند و اخلاق را تماماً خیر باد گفته بودند. و به واسطهء این که عزیز را پسر خدا می دانستند نمی توانستند بر مشرکین انتقاد کنند.

این وقت موقع خوبی بود برای نفوذ مکاتب فلسفی که در آن عصر به سرعت پیش می رفت و از هر طرف با آن سر زمین نفوذ و هجوم می کرد. مخصوصاً از سوریا و مصر. و چیزی که مانع این پیشرفت می شد، این بود که مردم مکه و بلکه جزیرة العرب سواد کمتری داشتند، ولی چون علم در آن مرز و بوم و حتی نزد بعضی ملت های دیگر نیز به سواد چندان اتکایی نداشت و علم را مردم در آن وقت از سینه به سینه تعاطی و تداول می نمودند.

و نیز چون نصرانیت از مدت ها این نفوذ و رواج فلسفه را دیده بود به این صدد آمده بود که تطبیقات زیادی را بین بعضی از مکاتب فکری یونان وبین کلیسای خود به کار بندد. و چون فکر فردیت در نصرانیت قوی تر بود، و مکتب مشایی ارسطو نیز فردیت را بیشتر تقویت می کرد، راهب های نصرانی بیشتر به جانب مشاییت ارسطویی میلان نموده بودند. و حتی که فلسفهء ارسطو تا حد زیادی در افکار اجتماعی ایشان نفوذ نموده بود، ولی ایشان در لاهوت خود مثل فلاطونی را مساعد تر یافته بودند و از این سبب از نظریات فلاطون هم بیخبر و بی بهره نبودند.

یهودها هنوز بیشتر ارسطویی بودند و آن هم از پهلوی نظریهء فردیت ارسطو. ورنه ایشان به مبادی اخلاق کاری نداشتند.

در سوریا راهب های زیادی بودند که فلسفهء یونان و روم و مخصوصاً افلاطونیهء جدید را به درجهء وافی می دانستند. وحتی افلاطونیهء جدید معجون مرکبی بود از مکتب فلاطون وارسطو و نظریات بودایی و مسیحی.

در مصر نیز از این عناصر به کثرت موجود بود، و این مردم این نظریات را به وفرت به جزیرة العرب وارد می کردند. و چون نصرانی ها و هم بعضاً یهودی ها می دیدند که ایشان نمی توانندازراه طقوس وتقالید دین های خود چندان نفوذ کنند، فلسفهء دین خود را که صبغهء یونانی داشت پیش می کردند و به نشر آن می کوشیدند تا از این راه اگر بتوانند نفوذ کنند.

افکار رواقیون هم در مردم عرب بی اثر نبود. فلسفهء رواقی در روم و هم در هرجا نفوذ پیدا کرده بود و حتی که ناسک های نصرانی عملاً شیوه و سلوک رواقی ها را گرفته بودند. سلوک بودایی ها نیز از اخلاق رواقیون خیلی متفاوت نبود، و نه هم سر زمین بودایی ها از جزیرة العرب چندان دور بود. و از تاریخ و بلکه ادبیات عرب معلوم می شود که رواقی مشرب های زیادی در آن مرز و بوم زیسته اند.

مکتب "لذت" ویا "ابیقوریت"، که این مکتب، بسا می شود بدون تعلیم و یا تلقین ویا نشر و تبلیغ، برای خود پیروانی پیدا می کند و لذت جویی مرضی است که مانند بعضی امراض معده، محتاج سرایت خارجی نیست. این مکتب که همیشه در عایله های لذت جو و خانه های پر پلاو مانند گربه های خمیر خور خوابیده است، از خارج نیز با آن دیار وارد می شد. و در آن ایام یگانه ارمغانی بود که به وفرت در آن کشور تورید شده بود.

در یونان بعد از آن که فلسفه روی به انحطاط گذاشته بود، باقی مکاتب تقریباً از بین رفته بودند و تنها یک مکتب بسیار منحرفی و بلکه مبتذلی از نظریهء "لذت" باقی مانده بود که "هگیسیاس" آخرین فیلسوف دوده نشین آتش خاموش شدهء فلسفه شمرده می شد.

و حینی که جوستانیان زمام امور را به دست گرفت، از یک طرف بگل روی نصرانیت و از طرف دیگر چون این مکتب ها در حقیقت راه رشد را ترک کرده بودند. به درجه ای که می گفتند "هگیسیاس" داعی و معلم و مبلغ انتحار شده است، دروازه های مکاتب یونان را قفل زد و فیلسوف ها را تبعید نمود که ایشان برای خوددیگر مامنی نیافتند الادر "چندی شاپور" بین سرزمین های فارس و عرب، که در آن جا مکتب های خود را باز نمودند و با این که علوم متداوله را از قبیل طب و فلک وغیره در آن مدرسه درس می دادند، ولی مبادی دروس ایشان بر شالودهء "لذت" بنا یافته بود. "حرث بن کلاه" طبیب معروف عرب، یکی از شاگردان عربی این مدرسه بوده است.

انسان وقتی که در بت های کعبه دقت می کند می بیند که مکه چون در آن وقت (که اروپا چندان موجودیتی نداشت) چهار سوی تجارتی آسیا و افریقا بود. ومال التجارهء آن وقت که عبارت بود از اسب و شمشیر و سپر و نیزه و کمان و هم عاج و آبنوس و ادویه و توابل و لولو و مرجان وباقی احجار کریمه، از این چهار سو حمل و نقل و رد و بدل می شد، که به همان منوال مکه مجمع و موزیم همه ادیان این مناطق نیز شده بود؛ مثلاً گفته می شود که "هبل" شاید همان "اپولوی" یونان باشد و "عذی" "آهو رامزدای" اوستایی باشد. و شاید هم طوری که بعضی ها گفته اند: "یغوث" و "یعوق" عبارت باشند از نمونهء بت های بامیان ما و هم شاید "نسر" همان "همای" اساطیری ما باشد.

این طور عقاید و افکار متخالف که از هر طرف بر یک ملتی که لوح آن ساده باشد مانند بادهای مخالف که از هر طرف می وزد و گرد بادی تشکیل می دهد، یک گردابی را از تحیر در فکر و تردد در عقیده و انارشی در عمل تولید می کند، مخصوصا، لوح سادهء که در آن بدون از ابجد حیات بدوی نقش دیگری نباشد. و این چیز بود که مکه و بلکه تمام جزیرة العرب را با این گردباد تحیر زای فکری و گرداب بهت آور عملی گرفتار نموده بود.

گویا آن روزی که کوکب هدایت تو از مطلع سعادت بشر طلوع نمود، وقتی بود که می بایست تو با فرقان خود با این دشت پر از گردباد ویا دریای پر از گرداب و غرقاب می آمدی، و گوهر های حقایق ثابته را ازین دریای متلاطمی که آن را بادهای متخالف از شش جهت شکل گردابی داده است بیرون می آوردی.

خدا می خواست که عقده ها و دردها و مشکلات و بل تشنجات و توتراتی را که علم و قوت و ثروت به دنیا تولید کرده بود، توسط یک ذات امی و ناتوان و فقیر و بی کس بکشاید و علاج کند و نشان دهد که گوهر ذاتی و کرامت انسانی که همیشه مظهر لطف الهی می شود و خداوند همیشه روح اصطفای خود را بر پیکری می دمد که پاک و پالوده باشد، فوق همه چیز ها است که علم ومعرفت و فضیلت های کسبی و معلومات درسی همه پیرایه های است بر این جمالی که به ذات خود می درخشد.

حکمت خداوند این نیست که علم و معرفت و قوت و مکنت را در بندگان خود دوست ندارد، و از این جهت بندهء امی خود را فرستادهء خود می سازد. بل از این است که چون مردم این عطیه های خداوند را که عبارت از علم و معرفت و هم قوت و مکنت باشد احیاناً به محل حقیقی آن ها نمی گذارند و از آنها استفاده های سوء می کنند. خداوند می خواهد که ایشان را تادیباً بفهماند که این ها فقط موهبت های آسمانی هستند و خداوند این موهبت ها را به آن مردمی عطا می کند که اهل آن باشند و این امانت ها را به امانت داری در راه حقیقی آن ها استعمال نمایند. و از این است که یک ذات امی و فقیر بی کس را مظهر بهترین و شریف ترین و بزرگترین دارایی های علم و معرفت، قوت ومکنت و فضیلت می سازد و عملاً بندگان خود را درس می دهد که این موهبت ها حقوقی می باشد که به مقابل خود واجب ها دارد. و باید شکر آن نعمت هاتادیه شود. وشکر آن ها نیز باید عملی باشد و علم و معرفت و قوت عملاً در راه سعادت و راحت بندگان خدا به کار افتد. طوری که فرستادگان خدا آن را این طور عملی می کنند.

و این اولین نور و هدایتی بود که در این باره از طرف خداوند، به دنیا تابید. و بر گوهر ارزندهء انسانی که تاج کرامت او فوق همه ارزش ها و زیبایی ها ست، روشنی افگند و تو را به حیث نمونهء پاکیزه از این گوهر پاک به ما معرفی نمود. و نشان داد که اگر این آیینه روشندل، به ذات خود، و از عنایت خداوند مصفی و مصطفی و متجلی و مجتبی می گردد. همه صفات نیکو و فضایل پربها و مکارم انسانی و علم های لدنی خود به خود در آن تجلی می کند.

تعلیم آداب، او را چه حاجت
کو خود ز آغاز آمد موءدب

پس تو بودی آن مثالی که خداوند می خواست آن را از انسانیت به انسانیت معرفی کند و انسان را به انسان بشناساند. و تو بودی که به وجود پاک و اعمال پاکیزهء خود، و سپس به وحی خدا و ارشادات خود مفهوم انسان و انسانیت را که بزرگترین سر زندگی است به ما فهماندی.

اگر انسان خود را نشناسد، که را خواهد شناخت و چه چیز را خواهد دانست؟

مخصوصاً که از بدو آفرینش تا روز بعثت مسعود تو، چهرهء قشنگ انسان را به صد آیینهء زشت و زیبا روبرو کرده بودند.

بختور میلاد

موږ ته رسول اکرم (ص) بیلگه او سر مشق دي، او یو مفهوم یې دادي، چې آنحضرت له خپل مخاطب قوم سره څه چلن وکړ، له کومو لارو چارو یې گټه پورته کړه ، چې په تپو تیارو کې ډوب پروت قوم یې رڼا ته را وکیښ.

په اوسني زمانه کې له مسلمانانو پرته نور ولسونه په تیره بیا لویدیځ له تکنالوژۍ پلوه بر لاسي او تقریباً نړۍ یې دخپل تبلیغاتي او فرهنگي چتر لاندې تیولې او داچې لویدیځه نړۍ د بشري حقوقو په نامه نړیواله طرحه هم لري مسلمانان ددي پرځای چې په خپلو کې دوستان او یو موټي وي او د نورو پر وړاندې په هر اړخیزه توگه د واحد دریځ خاوندي وي پر عکس له یوبل سره په شخړه او د خپلو اعتقاداتو پرخلاف له نورو سره سیاسي او نظامي اوږه وړي .

اوس نو د اسلامي هیوادونو د مشرانو او په تیره بیا د اصلاح غوښتونکیو دیني عالمانو پر غاړه ستره ذمه واري ده. چې د اوسنیو ستونزو په پام کې نیوو سره او د زمانې دغوښتنو له مخې له قرآن مجید او نبوي سنتو څخه داسې پوهیدنې او دحل لارې راوړاندې کړي چې زموږ تویاتې بیړې د ژغورنې ساحل ته راوباسي او دابه په حقیقت کې له پیغمبر اکرم (ص) نه سمه پیروي وي.

اسلامي نړۍ له ستر گواښ سره مخ ده، چې له نظامي پلوه کمزوري ده، خو کیدای شي چې د سنجول شوې فرهنگي مبارزې او دعوت له لارې د نورو په زړونو کې لاره پیدا کړي او دلویدیځ له تکنالوژۍ نه گټه پورته کړي او دبشري حقوقو دمسالې پر وړاندې مناسب دریځ ونیسي، توضیح اونقد یې کړي.

جمعیت اسلامي افغانستان د شرایطو په پام کې نیوو سره دفرهنگي مبارزې له لارې د نړۍ له ټولو مسلمانانو سره تفاهم او یوې لیکې جوړولو ته چمتو دي او له نورو نړیوالو سره دسولې او غوره منطق دپالیسي پلوي دي هر ډول افراط او تفریط غندي او دوطني ستونزو د اوارې لپاره لکه څنگه یې چې قدرت ولیږداوه، دغسې اوس هم د بیړنۍ لویې جرگې پر ژمنو ولاړ دي او په هیواد کې دسالم ، ملي ، انساني او د دیني ارزښتونو په رڼا کې غښتلي نظام پر پښو دریدلو پورې سیاسي او فرهنگي هلوځلو ته دوام ورکوي

موږ خپلو وطنوالو ته درسول اکرم (ص) د نیکمرغه میلاد مبارکي وایو. او ټول رابولو، چې د مینې او دیني عاطفې په فضا کې د سولې بهیر پیاوړي کړي

عبدالحی